

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

نوشتۀ ژان کلود پای، تولای اومای Jean-Claude Paye, Tülay Umay

برگردان از: حمید محوی

۲۵ سپتامبر ۲۰۱۲

زبان، تصویر، قدرت - ۲

ماجرای تارنک زیر سلطه تصویر

بازداشت یک گروه جوان در ابعاد وسیع نمایشی، توسط گروهی از نیروهای پولیس عملیات ویژه با کاکول در یکی از روستاهای لیموزین، به اتهام عملیات تروریستی تمام کشور را هیجان زده کرد. ولی در اعتراف به نبود هیچ مدرک جرمی علیه آنها، بازداشت این جوانان به مدت شش ماه، چه معنایی می تواند داشته باشد؟ آیا دولت قصد داشت قدرتش را در تصمیم گیری نشان دهد تا تحول خاصی را در نظام قضائی رقم بزند...

شبكة ولتر/ ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۹



ماجرای تارنک (۱) گواه تازه ای است برای درک تحولات فعلی که در آن [نگاه] [نهادن نگاه بر...] اولویت پیدا می کند، و به عبارت دیگر چنین واقعه ای جلوه گاه تحولات فعلی بوده و اولویت رانش «اسکوپیک» (۲) در

سازمان اجتماعی را بازنمائی می کند. و به ما نشان می دهد چگونه [نگاه] جایگزین [سیاست] و چگونه ویژگی [یکسان سازی] جایگزین [تنوع و برخورد دیدگاه ها] شده است.

ماجرای تارنک به شکل بارزی نقش تهی کننده تصویر را در ایجاد پیوند اجتماعی و به همین گونه برچیدن هر گونه تفاوتی بین اجزاء و عناصر را نشان می دهد. قابلیت نگاه قدرت حاکم در حذف مبارزه سیاسی به قابلیت تصویر در حذف نقش و جایگاه سخن (زبان) تکیه دارد.

در حالی که کارکرد زبان در اصل ایجاد پیوند با دیگری و با جهان خارج است، تصویر تفکیک بین بیرون و درون را حذف کرده و پیوند اجتماعی را نابود می سازد. اگر سخن قادر به جدا سازی درون و بیرون بوده و به انکشاف مناسبات ذهنی بین افراد می انجامد، تصویر فرا گیر کننده است. تصویر فرد را جذب شمایل مادرانه قدرت و دولت تمامیت خواه می سازد.

فراسوی ماجرائی که کاملاً ساخته و پرداخته شده بود، قدرت حاکم توانست فرصتی بیابد تا نگاه خود را به عنوان واقعیت عرضه کرده و عینیت بخشد. بر این اساس قدرت حاکم نیت خود را در رابطه با تمام جامعه به نمایش گذاشت. ناگفته را به روی صحنه آورد، به این معنا که آنی را که نمی توان گفت و به زبان آورد، ولی تنها می توان نشان داد: قدرت حاکم این حق را برای خود قائل است که در صورتی که بخواهد، می تواند هر فردی را به عنوان تروریست بازداشت و زندانی کند.

چنین اقتداری برای قدرت حاکم که خود را مجاز می داند که نگاهش را جایگزین واقعیات سازد، حتی از سوی آنهایی که خود را به عنوان اپوزیسیون معرفی می کنند نیز به رسمیت شناخته شده است. با وجود تمام [واقعیت - نمائی] هائی که واقعه تارنک را به عنوان عملیات تروریستی تعبیر می کرد، مهمترین تلاش این اپوزیسیون روی این موضوع تمرکز داشت که نشان دهند که آنها، فرزندان «مسئول» و خلف [دولت - مادر] [یا دولت مادرانه] تروریست نیستند و در نتیجه نمایش به روی صحنه آورده شده را به عنوان واقعیت به رسمیت شناختند و حقانیت آن را نیز تأیید کردند.

از متهمان به عنوان ابزار و محملی برای تصویر پردازی استفاده کردند. به عبارت دیگر متهمان چیزی نبودند به جز اشکالی که می بایستی نگاه قدرت حاکم را منعکس سازند. قدرت حاکم هم زمان فاعل، سازمان دهنده و موضوع این ماجرا بود، یعنی نگاه او (نگاه قدرت حاکم) و چیزی که می بایستی بر اساس این نگاه دیده شود.

در واقعه تارنک، قدرت حاکم هیچ چیزی درباره اشخاص بازداشت شده نمی گوید. قدرت حاکم این واقعه را بر اساس ذهنیت و خواست - خواست قدرت مطلق - بازسازی کرده و نشان می دهد.

«نگاه» قدرت حاکم

۹ نفر جوانی که به تخریب سیم سربالای خط راه آهن سریع السیر متهم شده بودند، هنوز به «عضویت در گروه بزهکار با اهداف تروریستی» متهم هستند، اگر چه در حال حاضر هیچ مدرک جرم عینی علیه آنها وجود ندارد. نگاه قدرت روی شیوه زندگی این جوانان، بر این اساس است که انتخاب نوع زندگی خارج از دایره تجارتی برای قدرت قضائی و وزیر دادگستری، همان عنصری است که می تواند جایگزین واقعیت شود. خواست آنها مبنی بر زندگی خارج از جامعه، از دیدگاه قدرت حاکم، حاکی از نیت آنها در ارتکاب عمل و بی ثبات سازی دولت است.

درک وقایع به حالت تعلیق درآمده و نگاهی که متهمان روی خودشان دارند، به عنوان جلوه گاه «دشمن داخلی» مطرح شده است. این نگاه این است که مورد توجه قدرت حاکم بوده و آن را به عنوان مدرکی برای مجرم شناختن آنها و تشخیص آنها به عنوان تروریست به خدمت می گیرد.

پی گرد بر اساس رویکرد مشخصی صورت گرفت، در حالی که تحقیقات هنوز چیزی را به درستی نشان نداده بود. تنها به صرف خسارات وارد آمده به سیم های راه آهن، به عنوان عمل تروریستی تلقی شد و متهمان نیز از پیش تروریست تشخیص داده شدند.

در نبود نشانه مادی و عینی، اتهامات به شکل عمده به کتاب «شورش آینده» که نگارش آن به ژولین کویا نسبت داده شده تکیه دارد که در عین حال به عنوان رئیس گروه متهمان نیز معرفی شده است. در این کتاب البته از خرابکاری به عنوان راهی برای فلج ساختن ماشین اجتماعی یاد شده، و در پرونده آنها نیز به نقل از همین کتاب، جمله «مختل ساختن خطوط راه آهن سریع السیر» را ضمیمه کردند. این جمله را به عنوان مدرکی که نشان دهنده مجرم بودن متهمان است مطرح کردند. در نتیجه این جمله به عنوان مدرکی مطرح شد که مجرم بودن نویسندگان آن را در تخریب سیمهای راه آهن تأیید می کرد. اتهامات بر این اساس بود که بین نوشتن چنین جمله ای و عملی که منجر به وارد آمدن خسارت به راه آهن شده رابطه عینی وجود دارد.

ساخت تصویر

اشیاء بیرونی، واقعیات و رویدادها واپس زده نشد، بلکه نفی شد. در واقعه تارنک اشیاء و رویدادهای بیرونی نشان داده می شود ولی خارج از نگاه افکنی های قدرت حاکم که چگونگی آنها را تعیین می کند، وجود خارجی ندارد. در نتیجه اشیاء و رویدادها تنها به محملی برای تصاویر تبدیل می شود. این تصاویر هستند که مفهوم واقعیات بیرونی را تعیین می کنند. با قید نگارش «ابزار : نردبان» برای مشخص ساختن نردبانی که توقیف شده، دادگستری این شیء را به عنوان نیت تروریستی و ابزاری برای اهداف تروریستی نشان داده و ضمیمه پرونده کرد. در این صورت مفهوم به شکل مستقل (مستقل از واقعیت بیرونی - نردبان) تبلور یافته و به محمل و شیء مادی خاص خود تبدیل می شود.

با این حساب دیگر عینیت نیست که مادیت اشیاء بیرونی را تعیین می کند، بلکه تصاویر و ذهنیات انتزاعی است که ارزش واقعیات را مشخص کرده و به انکشاف واقعیت نوینی دامن می زند.

تصاویر به شکل [مدلول] ناب نشان داده می شود که از طریق رانش «اسکوپیک» شکل گرفته و حاصل آمده، و ما را به غفلت از تأمل در مورد آن واداشته و به طریق اولی تحت تأثیر هیجان حسی قرار می دهد. بر این اساس، مدلول کاملاً به شکل مستقل تجلی می کند، به این معنا که با واقعیت تلاقی پیدا نمی کند و به روی خودش باز می گردد. در چنین حالتی، تصویر در تضاد با زبان قرار می گیرد. تصویر بر خلاف گفتمان که معمولاً می توان گفتمان دیگری در مقابل آن مطرح کرد، نمی تواند تضاد را بپذیرد، و فراگیر است. تصویر با خرد در تضاد بوده و وجه اعتقادی را تحمیل می کند. هدف از راه اندازی چنین ماجرائی، تقویت پیوند مردم و ذوب کردن آنها در قدرت حاکم بود.

به مدد تفکری که در حقوق جزائی حاکم است، پی گرد تروریسم بر اساس ابلیس نمائی متهمان صورت می گیرد. ماجرای تارنک نیز از چنین قاعده ای پی روی می کند. با این وجود وجه مشخصه آن و موضوعی که آن را متمایز می سازد در انتزاعی بودن تمام و کمال تصویر عرضه شده است. معمولاً، اتهامات تروریستی بر اساس جرمهای

واقعی در پرونده به ثبت می رسد، به عنوان مثال، جعل مدارک، حمل اسلحه غیر مجاز... این عناصر در عین حال در چهار چوب سازمان تروریستی است که مورد بررسی قرار می گیرد و معنی تازه ای پیدا می کند. در این جا ما با یک تصویر مستقل و عاری از هر عینیتی سروکار داریم. تنها یک جمله در کتابی که در کتابفروشی خریداری شده نیت نویسنده را تأیید می کند و به عنوان عمل تروریستی تحقق یافته به پرونده ضمیمه می شود. در این مورد می بینیم که چگونه قدرت حاکم رابطه ای بازگشت ناپذیر بین کلمه و شیء بیرونی را تنظیم می کند (مترجم: یعنی کلمه به جای این که شیء را به شکل قراردادی در ذهن بازنمائی کند به جای آن می نشیند).

گروه «نامرئی»

نامرئی نمائی (یا نامرئی مداری - و حتی نامرئیت) در ماجرای تارنک را باید یک موضوع تکراری تلقی کنیم. امضای کتاب توسط «کمیتۀ نامرئی» یکی از عناصری بود که مطرح شد. چنین موضوعی هدفش پنهان کردن نویسندگان کتاب نبود. از دیدگاه آنها، ناشناس ماندن رویکردی بود که از طریق آن [فقدان من] را به عنوان معضل مطرح کردند، چنین فراخواستی در عین حال نفی تن و نفی مخالفت علیه نامرئی مداری به معنایی بود که قدرت از طریق تصویر پردازی نشان می داد.

برای قدرت حاکم فراسوی تصویر پردازیهای درپی تأثیر گذاری در سطح خودآگاه نیست بلکه ناخودآگاه را هدف گرفته است. تصویر به قدرت حاکم اجازه می دهد تا نگاهش را بر اشیاء و موضوعات تثبیت کند و مفاهیمی را که مد نظر دارد بر آن تحمیل نماید. آن چه را که فوراً تصویر نشان می دهد، چشم اندازی است که به عناصر نامرئی آمیخته و چنین مفهومی را به نمایش می گذارد. کاکول هائی که پولیس ها بر چهره دارند، نامرئی بودن تهدید تروریستی را پر رنگ می سازد، و نشان می دهد که تا چه اندازه افراد دستگیر شده خطرناک هستند. بر این اساس «ابزار بالا رونده»، نردبان چیزی نخواهد بود به جز نشانی از نیت ارتکاب عمل تروریستی. آنچه را که تصویر نشان می دهد آن چیزی نیست که هست، شیء نشان داده شده نیست، بلکه ماهیت آن بستگی به نامی دارد که به مصلحت و اختیار نظام حاکم بر آن نهاده شده است.

هیچ یک از اعضای گروه تارنک اتهامات قدرت حاکم مبنی بر خرابکاری در راه آهن سریع السیر را نفی نکردند. آنها تصمیم گرفتند که وضعیت نامرئی خودشان را حفظ کنند و برای مقابله با تصویر پردازی قدرت حاکم و آن چه را که در معرض دید همگانی قرار می دهند، اقدام نکنند. به عبارت دیگر گروه تارنک واقعیت عینی را در مقابل اشیاء ذهنی و انتزاعی قرار نمی دهند. و باز هم به عبارت دیگر، بدن عینی خودشان را به نمایش نمی گذارند تا با تصویری که از آنها ساخته اند فاصله ایجاد کند. آنها کارکرد بدن را به عنوان عاملی که بتواند بین بیرون و درون فاصله ایجاد کند و در نتیجه به گسترش خودآگاه بینجامد را نفی می کنند.

به حالت تعلیق در آوردن بدن جسمانی که توسط [کمیتۀ نامرئی] سنگ بنای اولیه را نهاده بود تثبیت آن را در تصویر و در نگاه قدرت حاکم تسهیل ساخت. فراخواست آنها مبنی بر اتخاذ وضعیت نامرئی، به آنها اجازه داد که در مفهومی که ماشین دولتی از وضعیت نامرئی تولید کرده بود باقی بمانند و از این وضعیت بهره ببرند.

تنها آنچه که در وجه بیرونی شیء قابل رؤیت نشان داده شده می تواند وجه نمادینه بیابد. تنها آنچه که دیده می شود قابلیت نمادینه شدن دارد. [کمیتۀ نامرئی]، و به همین گونه ژولین کویا، با اتخاذ وضعیت نامرئی، نتوانستند به نماد آلترناتیو تبدیل شوند. آنها در مدلولی که ساخته و پرداخته شده قدرت حاکم بود و در وجه مرئی به نمایش گذاشته شده، باقی ماندند.

بازگشت پذیری تصویر

سرشت انتزاعی تصویر، که به این شکل ساخته و پرداخته شده است، بازگشت پذیری و تغییر و تبدیل یکی به دیگری، بین مفهوم عرضه شده توسط قدرت حاکم و آن چه در فراخواست گروه متهمان مشاهده می کنیم را کاملاً امکان پذیر می سازد. کتابی که توسط «کمیتۀ نامرئی» نوشته شده به ستراتی کسب قدرت نمی پردازد، و تنها تصویری از شورش را بازنمایی می کند. یعنی ابزاری برای نمایش بی آن که حرکت واقعی در کار باشد، و بر این اساس شیئی جادویی (فتیش) عرضه می کنند که باید جای کمبود یا نبود اجتماعی و مرگ اجتماعی که از آن یاد می کنند را بگیرد. به عنوان همزاد شورش، تنها کسب لذت ناب است و نه رویارویی واقعی.

در نبود هیچ گونه رابطه با واقعیت، با بیان این موضوع که «قدرت حاکم به پایان راه رسیده است» نویسندگان از چنین بیانیۀ ای کسب لذت می کنند. در نتیجۀ می توانیم بگوئیم که این جمله به بیان قدرت مطلق (قدرت مطلق به مفهوم روانکاوانه) تبدیل می شود (به عبارت دیگر این جمله حاکی از تمایل ناخودآگاهانه به دارا بودن چنین قدرتی است : چون که من می گویم پس حتما همین است یا خواهد بود...)

با نفی [فنای از عورت] (به مفهومی که در روانکاوی رایج است، به شکل مختصر یعنی نفی محدودیت قدرت، و این که من قادر مطلق هستم)، کاستی ها را نفی کرده و مانع رویارویی با امر واقع و - در عین حال - کارکرد زبان می گردد. گروه تارنک با معرفی خود به عنوان «پیکرۀ جهان»، شیء جادویی آنها (کتاب) فضای تهی و کمبود را پر می کند، تا دسترسی به امر نمادینه و امتیاز نامیدن را به خود اختصاص دهند. در این صورت نمایش جایگزین مبارزه می گردد که گروه تارنک نویسنده و در عین حال تماشاگر آن است.

نمایش بازگشت پذیری [نگاه کننده] و [نگاه شونده]، مرئی و نامرئی را ممکن می سازد. فاعل به مفعول تبدیل می شود.

با تبدیل شدن به [نگاه شونده] در رابطه با نگاه قدرت حاکم، «کمیتۀ مرئی»، گروه نویسندگان کتاب، به عنوان دشمن نامیده شده و به حالت نمادینه تجلی می کند. بر این اساس عینیت وقایع را به حالت تعلیق در می آورد. با تأیید این نکته که موجودیت قدرت حاکم در تهدید به سر می برد، دعاوی دولت را تأیید و توجیه کرده و موجب حذف آزادی های بنیادی ما می شود. و علاوه بر این ما را در تصویر پردازی های قدرت حاکم محصور می سازد.

ماجرای تارنک را باید نمونه ای از مدرنیته خودمان تلقی کنیم. ماجرای تارنک پایان سیاست، و پایان تنوع گفتمانهای است که واقعیت را سامان می بخشند، تا راه برای حاکمیت یکسان سازی نگاه فراهم آید. تحکیم یکسان سازی کارکرد مدلول را در نشانه و علامت (کلمه) تنزل می دهد و ما را نیز به پسپکوز مبتلا می سازد. مانند هر تصویری، چنین مدلول نابی فاقد وجه بیرونی بوده و بر این اساس گزینش قدرت حاکم را فرا گیر ساخته و اجازه می دهد که دشمن مجازی بیافریند و آن را تروریست بنامد، و گروه متهمان را به همین شکل «دشمن داخلی» که در پی بی ثبات سازی دولت بوده است، معرفی کند.

پی نوشت مترجم :

(۱) ژان کلود پای پیش از این از دیدگاه قضائی این موضوع را در مقاله ای زیر عنوان «ماجرای تارنک، عارضه جامعه پسپکوتیک» مورد بررسی قرار داده است. شبکه ولتر. ۱۷ جنوری ۲۰۰۹. منتشر شده در گاهنامه هنر :

<http://g-honar-v-mobarze.blogfa.com/post/285>

۲) مرتبط به رانشی است که در رابطه دیالکتیک «نگاه کردن» و «نگاه شدن» (در نگاه دیگری بودن) فعال می گردد، به ویژه در مرحله خاصی از رشد کودک که ژک لکان روانکاو فرانسوی آن را مرحله آئینه می نامد. من در اینجا از کلمه اصلی یعنی «اسکوپیک» استفاده کردم یعنی سعی نکردم معادل گزاری کنم که در عین حال معمای خود را برای خواننده حفظ کند. ولی حداقل معنای اسکوپیک در همین تعریف بالا کفایت می کند. رانش اسکوپیک به این معنا خواهد بود که هویت من از طریق نگاه غیر تعیین می شود. در این صورت وقتی من به اندازه کافی استقلال شخصیتی نداشته باشم – تعادل روانی نداشته باشم می توانم به راحتی – متأسفانه - با این نگاه انطباق هویتی پیدا کنم و تابع آن باشم. این نگاه البته تنها نگاه نیست بلکه میتواند تعبیر خاص یا قضاوت و روایت خاصی در رابطه با [من] باشد.

http://www.voltairenet.org/_Tulay-Umay_?lang=fr



تولای اومای

جامعه شناس. در آناتولی له به دنیا آمده و در بلژیک زندگی می کند. موضوع پژوهشی او ساختار اجتماعی و روانشناسی پسا مدرنیته است.

http://www.voltairenet.org/_Jean-Claude-Paye_?lang=fr



ژان کلود پاس

جامعه شناس. او «سیطره تصویر» را به سال ۲۰۱۱ در نشر ایو میشل منتشر کرد

L'affaire Tarnac

Sous l'emprise de l'image

par Jean-Claude Paye, Tülay Umay

Réseau Voltaire | 17 septembre 2009

<http://www.voltairenet.org/Sous-l-emprise-de-l-image>

گاهنامه هنر و مبارزه/پاریس/ ۲۳ سپتمبر ۲۰۱۲